

## جلوه‌های داستانی در شعر شاعران - محمد زهری

شبی از شب‌ها  
کرم ابریشم از چله ی پيله برخاست  
باز دنیا، دنیا بود  
برگی و  
برگی و  
برگی  
لیک او دیگر  
بال پروازی با خود داشت.\*

### عناصر داستانی در این شعر:

#### - تکرار

داستان نویسان برای نشان دادن گذشت زمان از شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. یکی از آن‌ها، تلخیص زمانی است. اما در اینجا، یک واژه سه بار تکرار شد. این واژه که در شکل ظاهر، اسم است (برگی)، کارکردی فعلی دارد. یعنی تکرارش نوعی انجام کار را منتقل می‌کند. یعنی خوردن برگ. حال که قابلیت فعل در این اسم نشان داده شد، می‌توان از تکرار آن، به این نتیجه رسید که کرم ابریشم، در یک مهلت زمانی، آن قدر برگ درخت توت را خورد تا بزرگ شد و بال درآورد و پرواز کرد. شاعر، گذشت زمان و مهلت را با تقطیع پلکانی و زیر هم نوشتن اسم (برگ) نشان داده است. شاعر فقط واژه نمی‌سازد بلکه واژه‌ها را می‌تراشد. شاعر فقط واژه‌ها را کنار هم نمی‌چیند، بلکه آرایش واژه‌ها و گزاره‌ها را نیز در نظر دارد.

#### - فرجام

پایان بندی از ارکان اصلی داستان است. داستان از جایی آغاز می‌شود و در جایی نیز به پایان می‌رسد. همان گونه که آغاز داستان را داستان نویسنده رقم می‌زند، پایانش را نیز او باید مدیریت کند. گاهی شاید پایان داستان، مهمتر از آغاز آن باشد. زیرا در آغاز داستان هنوز داستانی اتفاق نیفتاده است تا خواننده و یا شخصیت‌های داستانی بخواهند در آن دخالت کنند و یا در باره اش داوری نمایند اما داستان وقتی که به پایان می‌رسد، خلاصه اتفاقاتی در آن افتاده و حادثه و یا آدم یا آدم‌هایی در آن حضور پیدا کرده و کنشی از خود نشان داده‌اند و... پس فرجام داستان، بسیار مهم است. در داستان‌های کوتاه - به ویژه در داستانکها - داستان نویسنده می‌کوشد داستان را ببندد و اگر تا آن لحظه نتوانسته است حرف‌هایش را بزند، لااقل در پایان، جبران کند. در این شعر - داستان، شاعر کوشید تا حاصل چند ماه برگ خوردن یک کرم را نشان بدهد و آن تکامل کرم به حشره است که از یک نظر در طبقه بندی حیات، یک درجه و یک مرحله کاملتر از کرم است. شاعر توانست با کمترین واژه‌ها و در کمترین زمان، این تبدیل و تکامل را نشان دهد.

\* برگزیده شعرهای محمد زهری / نشر بامداد / چ دوم ۱۳۵۲ / ص ۱۴۶

## می‌خواهم داستان بنویسم ( ۸ ) درونمایه - دنباله

در نوشتار گذشته در مورد مفهوم درونمایه و نقش آن در داستان نوشتن، در آن نوشتار همچنین اشاره کردم که درونمایه مثل چتری بالای سر داستان گشوده شده است. و نیز این که درونمایه داستان یک مفهوم ذهنی است که هر خواننده‌ای از داستان، درک می‌کند. چرا که درونمایه، در دل داستان پنهان است. نویسنده می‌کوشد درونمایه را بر زبان بیاورد و در باره‌ی آن ارزشگذاری و داوری نکند. مثلاً نگوید که دشمنی، بد است و دوستی، خوب است.

در این نوشتار می‌خواهم نکته‌های دیگری از درونمایه را با شما در میان بگذارم.

بعضی از داستان شناسان، مفهوم "پیام" را به جای درونمایه به کار می‌برند. یکی از این داستان شناسان، لارنسپین است. او در کتاب "داستان و ساختار" نکته‌های بسیار خوبی را در باره پیام داستان مطرح کرده است. از جمله این که: همه داستان‌ها پیام ندارند. آیا همه داستان‌ها پیام دارند؟ همه داستان‌ها پیامی را در خود نهفته دارند. در بعضی از داستان‌ها، حداقل یک پیام وجود دارد ولی ممکن است خیلی پررنگ نباشد. این نکته را نباید فراموش کرد که نویسنده، داستانش را به این خاطر نمی‌نویسد تا پیامی را با مثال شرح دهد، این کاری است که نویسندگان داستان‌های تمثیلی و حکایات انجام می‌دهند. نویسنده، به خاطر این داستان می‌نویسد تا بخشی از زندگی انسان را نمایان سازد. او فقط باید در هنگام نوشتن، اولاً موشکافانه بنویسد و ثانیاً حوادث داستانش دارای ارتباط منطقی با یکدیگر باشد. تنها در این صورت است که نویسنده اطمینان می‌یابد که پیام به طور طبیعی از درون چنین داستانی نمایان می‌شود و خواننده تیزبین احتمالاً آن را در می‌یابد.

#### چگونه پیام داستان را کشف کنیم؟

برای دستیابی به پیام داستان نباید سوال کنیم که "از این داستان، چه پندی می‌آموزیم؟" بلکه بهتر است بپرسیم: "این داستان، چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟"

کشف و بیان پیام داستان، کاری بسیار حساس و دقیق است. گاهی وقتها احساس می‌کنیم که دقیقاً می‌دانیم داستان در باره چیست؟ اما نمی‌توانیم همین احساس را در قالب کلمات بریزیم و بیان کنیم.

اگر خواننده‌ای حرفه‌ای باشیم، نیازی به این کار نداریم. چون بیان خشک و خالی پیام داستان، خیلی بی‌روح خواهد بود. زیرا مفهوم داستان را از آنچه که واقعا بوده، تقلیل و تنزل می‌دهد.

با این وجود اگر سعی کنیم پیام داستانی را بیان کنیم، خیلی از جنبه‌ها و نکته‌های ریز داستان را خواهیم فهمید و در نتیجه به درک کاملتری از داستان خواهیم رسید.

برای کشف پیام داستان، فرمول مشخصی وجود ندارد. بعضی وقتها بهترین راه برای رسیدن به پیام داستان این است که پرسیم شخصیت اصلی، در راستای داستان چه تغییری کرده است؟

گاهی هم می‌توانیم بپرسیم که اگر شخصیت اصلی تا انتهای داستان، چیزی را آموخته یا عبرتی گرفته، آن چیز یا عبرت چیست؟ و خلاصه؛ گاهی هم بهترین راه این است که "درگیری" اصلی داستان را مشخص و "حاصل" درگیری را پیدا کنیم.

#### فایده کشف پیام داستان چیست؟

یعنی؛ چه رابطه‌ای بین خواننده و پیام داستان هست؟ آیا خواننده باید با پیام داستانی که می‌خواند، موافق باشد یا مخالف؟

باید این حق را به خواننده داد که با پیام داستانی که می‌خواند، موافق باشد و یا مخالف. اما همین خواننده می‌تواند از داستانی که از عمق نگاه و فکری و الایامیه گرفته و هنرمندانه پرداخت شده است، لذت ببرد.

## داستان‌ریزه

### شنادر دریای سرخ

عیسی خوشرودی - بندپی بابل

...اولین شبی بود که مثل هر شب خواب دریای سرخ را ندید و با هزار تقلب دست و پا نزد تا از گرداب بیرون بیاید و خسته و خوابزده به محل کار برود و تا غروب کاری کند که دریای سرخ نخشد.

آن روز، همسرش کارد را مصلک کشید و به دست مرد داد.

مرغهای پابسته، گوشه‌ی باغچه کز کرده بودند.

مرد، کارد را پرت کرد و از پله‌ها بالا رفت ...

این بود اولین صبح روز بازنشستگی سلاخ پیری که سی سال...